



خیلواکی

استقلال

[www.esteqlaal.net](http://www.esteqlaal.net)

دوشنبه ۲۸ اکتوبر ۲۰۲۴

داکتر زمان ستانیزی

## شیشه و سنگ

قسمت ششم

محور دعوت کرد که این امر در اصول همه انسانها را مسلمان می سازد؟ مگر قرار گفته های خود شما فلسفه، عرفان، تصوف، و الهیات همین حکم پرستش را صادر نمیکند؟ مگر پیام محمد همه دیانت های قبيله محوری و نژاد مرکزی را ملغی قرار نداد تا همه انسانها یک خدا را بپرستند؟ پس اگر جز آن خداوند یکتا و یگانه خدای دیگری نیست، من چرا نتوانم منحیث بنده عاشق او خود را به خانه اش دعوت کنم؟»

«بلی، ولی اسلام محمدی هم مانند ادیان دیگر با آنکه در اصول ناب مانده، ولی در فروع عقبگرایی کرده، فرقه بازیها در لباس مکتب های فقهی رسمیت پیدا کرده، و حتی ادیانی را که قرآن پرستش خداوند را از طریق آنها اجازه داد، کفر قلمداد می کنند.»

یکی از همان وقفه های دراز سکوت ما را به تفکر و تعمق واداشت. دقایق بعد نیارا باز سؤال پیچ کرد، «مگر من آشفته آن عشق الهی هستم که برایم توصیف کردی. چه باید کرد که من حج کعبه بروم؟»

«یکی از مشکلات تان موضوع تدارکات است، یعنی که باید مسلمان باشید تا مناسک حج برایتان از فرایض محسوب شود.»  
«باشد. بالایش فکر میکنم.»

در روز نوزده هم سفر درازی را به سوی شهر بورگوس آغاز کردیم. صحبت و مناقشه و مقابله ما رویهمرفته تناقضات و توافقات فرضیه های فلسفی و اعتقادات دینی پیرامون پدیده خداوندی را در روشنی دیدگاه متحول و برداشتهای تازه نگری انسان قرن بیست و یکم احتوا و بررسی می کرد. موقف من بیشتر روی این اصل می چرخید که شناختن و شناساندن خداوند نباید در انحصار اعتقاد

دیانت بماند، بلکه متفکرین عرفی و فلاسفه امروز باید اول خود را از انجماد ذهنیت انسان مرکزی آزاد سازند و سپس خداوند را در سطح و رای محدوده های حسی ناقص انسانی مطالعه کنند و این اصل را بپذیرند که افق فهم انسان توان دیدن و فهمیدن هر پدیده کائنات را دارا نیست. زیرا در غیر آن خداوند از روی برداشت انسانمحروری در قرینه انسان خصلتی کوچک معرفی می شود چنان کوچک که پرستش آن از دیدگاه عقلانی مشکل می شود و حتی اعتقاد بر آن هم با مشکلات بیشتر روبرو می شود. این تصویر از خداوند متقرب به محدودیت ذهن انسانی در واقع مقابله با تکبیر «الله اکبر»، نه تائید از آن.

«پس شما خداوند را چگونه تعریف می کنید؟»

«کُلّیت مُکَمِل و مُتَمِم شعور ناآگاه کائنات که در ما آگاه می شود و همه ذرات قابل درک و غیر قابل دید انسان را در انانیت خود احتوا کرده قدرت توانبخشی او حیاتبخش و محرک همه موجودات هستی می شود.»

«فکر می کنید که پیچیدگی معانی نهفته این عبارات دور و دراز را باید آنآ بفهمم؟»

«من آنچه را که از خود توقع ندارم، از شما هم توقع ندارم. فکر نکنید که من این اندیشه را فهمیده بیان کردم. گاه چنین واقع می شود که خودم هم به عمق آنچه می گویم کاملاً پی نمی برم. مفکوره بر زبان من جاری میشود و روزها و ماه ها مرا مشغول نگه میدارند که گفته زبانم را در قالب عظم بگنجانم. ولی در موقع ظهور آن اندیشه عجالتاً یا به جهل آن اعتراف می کنم، یا به فهم آن تظاهر می کنم. در غیر آن اندیشیدن خود انسان را به سوی دیوانگی می کشاند.

«دیوانگی تانرا هم می پسندم، ولی ترجیح میدهم که از شاعر دورنی تان بشنوم تا از فیلسوف

بیرونی تان.»

با این خیالات و گفت و شنودها، با این قصه ها و داستانها، با همه این تقابل و تبادل نظرها پیرامون تقریباً هر مبحث زیر آسمان نیلگون منجمله مناسب ادای حج بعد از سفر قریب به یک ماه از زیارت سنتیاگو د کمپوستیله به شهر بیلباو برگشتیم. فردای آن نیارا به زادگاهش در شهر نهیره برگشت و من سیاحتم را برای چند روز دیگر در بیلباو ادامه دادم.



روز بیست و یکم به شهرگشتی بیلباو پرداختم. شهر تماشایی و دیدنی است که هر منظره و سرک و کوچه آن از هم آمیزی دو فرهنگ بسک آبییریایی و اسپانیوی لاتین حکایت میکند. روز نسبتاً آرامی بود.

شب هنگام نیارا از شهر نهیره به من تیلفون کرد. خیلی ناراضی و خشمگین بود. علت را پرسیدم. در ناراحتی گفت، «من شما را مرد صادق و راستگو فکر کرده بودم. در خوش باوری هرچه به من گفتید باور کردم. ولی شما آنقدر داستانیپردازی مبالغه آمیز کردید که من در ذهنم بهشت روی زمین ساختم و فکر کردم که بالاخره بشریت به جای رسیده که روحانیت انسانی محراق مرکزیت خود را در روی زمین احراز کند و همه انسانها به دور یک نقطه گرد هم آیند...»

در لحظه که توانستم گفتارش را قطع کنم پرسیدم، «پس چه شد؟»

«من از راه انترنت در باره امکانات زیارت حج تجسس و تحقیق زیاد کردم و با چند آژانس مسافرتی هم صحبت کردم که در نتیجه واقعیت را کاملاً مغایر آنچه یافتم که به من حکایت کرده بودید.» فهمیدم که رفع این غلط فهمی از راه صحبت تیلفونی میسر نیست، مگر آنکه با او رویاروی رشته کلام و سر سخن را دنبال کنم.

فردای آنروز در باغچه نزدیک موزیم گوگنهایم در بیلباو با نیارا قرار دیدار گذاشتم. بعد از تعارفات و مرور بر وقایع چند روز پراضطراب اندر میان دانستم که او چرا رنج می برد. تصمیم گرفتم تا توضیحات و اعتراضات این زن خردمند و هوشمند را به خونسردی و تعمق بشنوم تا در نقد و بررسی او حالم را دریابم.

«انترنت مرا به چند آژانس مسافرتی رهنمونی کرد. هرکدام آنها مراسم حج را یکصد و هشتاد درجه مغایر آنچه که شما گفته بودید تشریح کردند، که حج رفتن را محال ساخت.»

«یکصد و هشتاد درجه؟»

«بلی.»

«مثلاً؟»

«مثلاً اینکه باید مسلمان باشم به این معنی که اول تسلیم خداوند شوم و بعد تسلیم یک مرد. یعنی بدون یک مرد (محرم) مناسک حج را ادا کرده نمی توانم. پس دیانت من مشروط به وجود دیگری شد و اسلامی که شعارش استحکام رابطه مستقیم بین خدا و بنده است مرا که زن هستم به تنهایی لایق بندگی نمی داند تا پای مردی در میان نیاید. بلی تا مردی برای من واسطه نشود، من به خدایم و به انسانیتیم نزدیک شده نمی توانم. نمی دانم پای مرد از کجا در میان آمد تا او واسطه و وسیله تقرب زن به خدا شود؟»

«اعتراض شما به جا است. زن مسلمان در قرن بیست و یکم در رشته های گوناگون علمی و مسلکی متکفل مسؤلیتهای دشوار گردیده. زن مسلمان امروز شامل قوای نظامی گردیده، به حیث

خبرنگار از جبهات پرخطر جنگ گزارش میدهد، در اقلیم نامساعد جنگلزار و کوهستانی تحقیقات انجام میدهد، به خاطر معاملات تجارتي بين المللی به سير و سفر جهانی می پردازد. زن مسلمان این عصر وظایف صدارت و ریاست پر جمعیت ترین کشورهای مسلمان را عهده دار می شود. همه این کارها را یا به تنهایی یا دوشادوش مردها بعضاً در محیط نا امن و بی مصئونیت بدون ضرورت به «محرم» انجام داده می تواند، ولی مراسم حج خانه خدا را در محیط امن و محفوظ و روحانی بدون محرم ادا کرده نمی تواند.»

«پس با من موافق هستید»

«یکصد و هشتاد در صد.»

او سخنانش را ادامه داده گفت، «اینکه باید در میقات احرام ببندم. نه به معنی که شما گفتید که آسایش های مادی و امتیازات دنیوی را برخورد حرام کنم، بلکه بر عکس آن...» نیارا کتابچه کوچکی را از دستکولش کشید و برای مصداق کلامش مطالبی را از آن به اختصار چنین بیان کرد، «صرف نظر از توان مالی ام، باید به قیمت گزاف همانند سفرهای تفریحی مصارف سفر طیاره، مصارف بسهای مجهز با تسهیلات عصری، هتل پنج الی هفت ستاره، مصارف خیمه های مجهز با دستگاه تهویه، غذاها و خوراک های مکلف هفت رنگ، مصارف استخدام رهنمای سفر حج... را تهیه و تدارک نمایم.» کتابچه معلومات حج را روی میز گذاشت و با لهجه اعتراض افزود، «از روی چنین مصارف کمرشکن که توجه زائران را از پنج بنای مسلمانی به پنج ستاره هتلهای گران قیمت معطوف ساخته، زیارت حج از نظر مصارف پولی در ردیف عبادت و ریاضت نی، بلکه در ردیف پرمصرفترین سیاحت های عیاشانه ثروتمندان دنیای غرب قرار می گیرد. این روش فقرا و بینوایان طبقه بی بضاعت را از ادای حج محروم می سازند. حتی به حکم قرعه و لاتری هم شرایط ادای مناسک حج میسر نیست. احرام باید به معنی تحریم مادیات و امتیازات باشد، نه عکس آن. برعکس، به نظر من پیاده گردی زائران مسیحی و به سینه لغزیدن زائران بودایی بیشتر بر پایه روحانیت استوار اند، تا بر اساس بهره برداری تجارتي به نام دین.»

نیارا خواست در چهره من علایم تائید یا تردید اعتراضاتش را بخواند، ولی من در یأس و حسرت در تائید اعتراضش این بیت عارف اندیشمند قرن هفده سرزمین هند حضرت بیدل اتکا کردم:

**بی زر نمیتوان زد پا در حریم کعبه**

**مفلس مکان ندارد در خانه خدا هم**

ادامه دارد...